

حملات احمدشاه ابدالی، سقوط گورکانیان و تأثیر آن بر آینده منطقه و افغانستان

محمد الله اکبری^۱

محمد جمال موسوی^۲

چکیده

همزمان با پیشرفت‌های سریع صنعتی قدرت‌های اروپایی در سده هیجدهم میلادی، نشانه‌های ضعف و انحطاط در امپراتوری‌های مسلمان آشکار شد. اروپاییان در امور امپراتوری‌های مسلمان مداخله می‌کردند، حال آن که قدرت‌های مسلمان از پس آن‌ها بر نمی‌آمدند و نیز مسلمانان در حال مشکلات ناشی از تأثیر تمدن غرب بر حوزه‌های اسلامی، ناتوان بودند. گورکانیان هند، سومین امپراتوری بزرگ مسلمان، از این جریان مستثنا نبوده، سرایشی انحطاط را در پیش گرفته بودند. علاوه بر عوامل متعدد داخلی و خارجی که آنان را به ضعف کشانده بود، حملات احمدشاه ابدالی به هند، این حرکت رو به سرایش را سرعت بخشید و سرانجام به حوادثی در منطقه انجامید. بنابراین، سؤال اصلی مقاله حاضر آن است که حملات احمدشاه در سقوط امپراتوری گورکانیان، چه نقشی در آینده منطقه و افغانستان داشته است؟ گمان می‌رود بدون توجه به این حادثه، تحلیل وضعیت فعلی افغانستان میسر نباشد. روش بررسی، توصیفی - تحلیلی است و هدف، نشان دادن ارتباط سرنوشت سیاسی - اجتماعی مسلمانان و بهره گرفتن از آن برای موارد مشابه است. تأکید بر لزوم تحلیل حوادث فعلی افغانستان با رویکرد تاریخی، از یافته‌های مهم این مقاله است.

واژگان کلیدی

گورکانیان، مغولان مسلمان، احمدشاه ابدالی، کمپانی هند شرقی، افغانستان.

۱. استادیار گروه تاریخ اسلام جامعه المصطفی العالمیه (نویسنده مسئول). رایانامه: maay134@yahoo.com
۲. دانش‌پژوه دکترای تاریخ تمدن اسلامی، جامعه المصطفی العالمیه. رایانامه: jamal.meshkat@yahoo.com
تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۷/۲ تاریخ تأیید: ۱۳۹۱/۹/۲۴

مقدمه

با نگاهی به تاریخ جهان، می‌توان دریافت که همه جوامع و ملت‌ها، دارای تاریخی پر فراز و نشیب و سرشار از وقایع و رویدادها، شکست‌ها و پیروزی‌ها هستند. مردمان و افراد جوامع مختلف در هر نسلی، نگاهی هم به گذشته تاریخی خود دارند. این نگاه به گذشته، چه هدفی را دنبال می‌کند؟ آیا برای هویت‌یابی، غرورآفرینی و کسب تفاخر است یا برای عبرت‌گیری و درس آموختن از گذشته؟ امروزه برخی افراد، رویدادی تاریخی را از منظر دور و بسیار متفاوت ارزیابی نموده، حکم به درستی یا نادرستی آن می‌کنند. اگر این کار درست است، این نوع نگاه به گذشته و نقد آن چگونه باید باشد تا از اتهام جانب‌دارانه و نگرش سوگیرانه دور ماند؟

نوشتار حاضر نگاهی به گذشته در حوزه تاریخ معاصر افغانستان است و برای پاسخ‌گویی به سؤال این پژوهش (حملات احمدشاه ابدالی در سقوط امپراتوری گورکانیان، چه نقشی در آینده منطقه و افغانستان داشته است؟) به مباحث زیر می‌پردازد:

الف) چگونگی برآمدن احمدشاه ابدالی و دلیل حملات وی به هند؛

ب) نگاهی به وضع عمومی هند هم‌زمان با حملات احمدشاه ابدالی؛

ج) تأثیر حملات احمدشاه و سقوط هند گورکانی بر آینده منطقه و افغانستان.

چگونگی برآمدن احمدشاه ابدالی و دلیل حملات وی به هند

افغان‌ها در دوره ضعف و انحطاط صفویه، نقش مهمی در امور ایران ایفا کردند. آنان در دهه سوم سده هیجدهم، به ایران تاختند و بر آن استیلا یافتند، تا این که نادر رئیس قبیله افشار، آنان را از ایران بیرون راند. با وجود این، نادر عده کثیری از افغان‌ها را در لشکر خویش به خدمت گرفت. یکی از آنان به نام احمدشاه سدوزایی، صاحب منصبی برجسته در لشکر نادر بود. (باسورث، ۱۳۷۱: ۳۱۱) سدوزایی‌ها بخشی از افغانان ابدالی بودند. (علیقلی میرزا، ۱۳۶۵: ۳۳) که نادرشاه به آن‌ها اجازه داده تا در اطراف قندهار سکونت کنند. احمدشاه فرزند زمان خان ابدالی، در هرات یا ملتان زاده شد. محمودالحسینی مورخ و منشی او گفته است که احمدشاه هنگام گشوده شدن قندهار به دست نادرشاه افشار دوازده ساله بوده است. (الحسینی، ۱۳۸۴: ۵۸) زمانی که محمدخان ابدالی، رقیب پدرش، هرات را به تصرف خود درآورد و در آن‌جا حکومت می‌کرد، مادر احمدشاه همراه با کودک خود به شهر فراه کوچ کرد. وی در همان شهر به فراگیری دانش پرداخت. او تا زمان استیلای

نادرشاه بر افغانستان، در هیچ‌گونه فعالیت سیاسی و نظامی شرکت نداشت. وی در جوانی، زمانی که با برادر خود به دربار شاه‌حسین هوتکی، پادشاه غلجایی قندهار، پناهنده گردید، شاه هر دو را به زندان افکند. (غبار، ۱۳۵۹: ج ۱، ۳۵۴)

پس از آن که نادرشاه در سال ۱۱۱۴ق/۱۷۳۶م. قندهار را تصرف کرد، احمدخان ابدالی به خدمت او درآمد و پس از مدتی فرماندهی یکی از لشکرهای نادر را به عهده گرفت. نادر او را در زمره افسران نظامی قشون افغانی خود پذیرفت و پس از آن که شایستگی و کفایت او را دید، فرماندهی لشکرهای ابدالی و ازبک را به او واگذار کرد. با قتل نادرشاه در سال ۱۱۲۵ق/۱۷۴۷م. در خبوشان قوچان (الحسینی، ۱۳۸۴: ۶۲؛ علیقلی میرزا، ۱۳۶۵: ۳۳) احمدخان (۱۱۵۰/۱۷۷۲- ۱۱۰۱/۱۷۲۳) فرصتی به دست آورد تا همراه دسته تحت امر خود به سوی قندهار حرکت کند و با توجه به اوضاع مساعد پیش‌آمده و با توجیه و متحد کردن سران و خوانین پشتون، ساختار سیاسی جدید و مستقلی را پی ریزد. تلاش‌های وی با وجود مشکلات و مخالفت‌های سران و خوانین، به ثمر نشست و وی از راه اتحاد با برخی از خوانین محلی، توانست راه هرگونه مخالفتی را بسته، بر اریکه قدرت تکیه زند و شالوده‌ای تشکیلاتی با ارزش‌های نظام و زندگی ایلی را پی ریزد. (صدیقی، ۱۳۸۷: ۶)

او که خود را وارث متصرفات شرقی نادر می‌دانست، امپراتوری وسیعی به وجود آورد که سند، بلوچستان و بیش‌تر پنجاب و کشمیر را شامل می‌شد. (باسورث، ۱۳۷۱: ۳۱۱) الفنستون، محقق انگلیسی که از احمد شاه درانی به عنوان مؤسس افغانستان معاصر یاد کرده، می‌نویسد:

هنگام درگذشت احمدشاه، متصرفاتش از غرب خراسان تا سرهند و از آمو تا دریای هند، گسترش داشت و این همه را یا با انعقاد پیمان به دست آورده بود و یا با زور شمشیر تصرف کرده بود. (الفنستون، ۱۳۸۸: ۴۹۶)

هرچند احمدشاه توانست قدرت و برتری خود را بر سران قبایل و خوانین تحمیل کند و در جرگه یا مجلس مشورتی شیوخ قبایل افغان در مزار شیرسرخ قندهار^۱ به پادشاهی انتخاب شود، وی به خوبی می‌دانست که دشمنانی بالقوه در بین آنان وجود دارد که مترصد اقدامی عملی علیه وی هستند. از این رو، وی تصمیم گرفت تا برای تحکیم

۱. مزار شیرسرخ، زیارتگاه و عمارتی در نزدیکی قلعه نادرآباد قندهار بوده است. نادرآباد هم حصاری نظامی بود که نادرشاه افشار در شرق قندهار بنا کرد.

پایه‌های حکومت خود راهی بیابد که بتواند هم مخالفان خود را به نحوی سرگرم کند و هم بتواند منابع مالی حکومت نو بنیاد خود را تأمین نماید. حملات به هند با ثروت افسانه‌ای، می‌توانست هم رقبا را سرگرم جمع‌آوری غنایم کند و هم هدف دوم وی را محقق سازد. هدف او از لشکرکشی‌های متواتر به هند، این بود که سرداران افغان را به جنگ‌های پرمنفعت سرگرم سازد تا اندیشه مخالفت با پادشاه را به خاطر راه ندهند. فرهنگ، ۱۳۷۱: ج ۱، ۱۴۱)

هنگام حملات احمدشاه به هندوستان، این سرزمین جزئی از قلمرو گورکانیان بود. گورکانیان هند که امپراتوری مغولان مسلمان هند هم نامیده می‌شوند، امپراتوری بزرگی به‌شمار می‌آمد که به‌دست نوادگان امپراتور به سرکردگی ظهیرالدین بابر در هند ایجاد شده بود. بابر با شکست دادن آخرین سلطان سلسله لودی در جنگ «پانی پت»^۱ در سال ۹۰۴ق/۱۵۲۶م. توانست امپراتوری خویش را در هند تأسیس کند. (دربدوانی، ۱۳۸۱: ۲۳۲. غبار، ۱۳۵۹: ج ۱، ۲۹۵) حکمرانان این سلسله پس از بابر، به تدریج تمامی شبه‌قاره را تحت فرمان خود درآوردند، و توانستند از سال ۹۱۵/۱۵۲۶ تا ۱۲۴۶/۱۸۵۷ در بخش بزرگی از شبه‌قاره شامل کشورهای هند، پاکستان، بنگلادش و بخش‌هایی از افغانستان امروزی فرمان‌روایی کنند.

گورکانیان هند یکی از سه امپراتوری بزرگ اسلامی سده هیجدهم به‌شمار می‌رود. این سلسله در نیمه سده ۱۰ق/۱۷م. و در زمان شاه‌جهان، بزرگ‌ترین و ثروتمندترین امپراتوری جهان بود. در سایه قدرت و وسعت گورکانیان مسلمان هند، تمدن و فرهنگ و هنر اسلامی در شبه‌قاره پیشرفت کرد و مهم‌ترین دستاورد آن ایجاد فرهنگ و هنری مرکب از عناصر فرهنگی ایرانی - اسلامی و هندی بود. مظاهر این فرهنگ و تمدن ترکیبی، خود را در عرصه‌های گوناگون هنر و معماری، زبان و ادبیات، آداب و رسوم و تشکیلات اداری، نمایان ساخته بود.

دوران شکوه امپراتوری گورکانی یا مغول کبیر تا اواسط پادشاهی اورنگ زیب ادامه داشت. پس از وی یعنی در دوران مغول صغیر^۲ از قدرت این امپراتوری به شدت کاسته

۱. پانی پت، شهری در شمال هند، واقع در ۸۶ کیلومتری شمال دهلی است. این شهر دارای موقعیت سوق الجیشی بوده و در مواقعی، سرنوشت هندوستان در منطقه پانی پت رقم خورده است. در سال ۹۰۴ق/۱۵۲۶م. ظهیرالدین بابر، ابراهیم لودی را شکست داد. دو سال بعد، اکبرشاه نیروهای هیمو را درهم شکست و سرانجام در سال ۱۱۷۴ق/۱۷۹۶م. ماراهاها از احمدشاه ابدالی شکست خوردند.

۲. دوران شکوه امپراتوری گورکانیان هند را از آغاز تا اواسط پادشاهی اورنگ زیب، دوران مغول کبیر و پس از

شد و کشور هند که در روزگار اکبرشاه و شاه جهان سیر شکوفایی و پیشرفت را آغاز کرده بود، رو به ضعف نهاد. (غبار، ۱۳۵۹: ج ۱، ۱) احمدشاه ابدالی در چنین وضعیتی، با استفاده از ضعف حکومت هند، چندین بار به قلمرو گورکانیان حمله برد. اولین حمله در سال ۱۱۲۵ ق/۱۷۴۷ م. روی داد که به فتح لاهور و جنگ مانی پور انجامید و غنایم بی شماری از جمله توپخانه و سلاح جدید نصیب احمدشاه گردید. (کاتب، ۱۳۷۲: ج ۱، ۱۵) لشکرکشی دوم سال بعد روی داد که در عوض پرداخت عواید پنجاب، سیالکوت و گجرات از سوی گورکانیان به احمدشاه، به صلح انجامید. (کاتب، ۱۳۷۲: ج ۱، ۱۷) لشکرکشی سوم احمدشاه برای سرکوبی حاکم پنجاب انجام گرفت، زیرا وی از دادن مالیات سرباز زده بود. این جنگ به فتح کشمیر و پنجاب انجامید. (کاتب، ۱۳۷۲: ج ۱، ۲۳)

لشکرکشی چهارم در سال ۱۱۴۲ ق/۱۷۵۳ م. در حمایت از یکی از شاهزادگان گورکانی به نام مغلانی بیگم روی داد. عالمگیر ثانی^۱ به دلیل ناتوانی در ایستادگی برابر احمدشاه، پادشاهی هند را به وی عرضه کرد. (الحسینی: ۱۳۸۴، ۳۸۷) و احمدشاه وارد دهلی گردید، اما ورود نیروهای احمدشاه با غارت و چپاول شهر دهلی همراه گردید که ضمن آن، به جان و مال و نوامیس مردم اعم از هندو و مسلمان تعرض شد. (الحسینی: ۱۳۸۴، ۴۹۴) لشکرکشی پنجم احمدشاه بنا به دعوت عالمگیر ثانی شاه گورکانی (کاتب، ۱۳۷۲: ج ۱، ۲۸). فرهنگ، ۱۳۷۱: ج ۱، ۱۲۵) برای رفع غائله مرهته صورت گرفت که سلطه مسلمانان را در شمال تهدید می کرد.

ماراتها، یکی از اقوام یا دسته های نژادی و فرهنگی هندو بودند که در غرب شبه قاره سکونت داشتند. آنان از زمان اورنگ زیب به رهبری فردی به نام شیواجی، در اثر فشار مذهبی گورکانیان قیام نمودند. پس از مرگ اورنگ زیب، قیام ماراتها گسترش یافت و به تدریج به بزرگترین قدرت جنگی هند تبدیل گردید و آنان چندین بار دهلی را غارت کردند. ماراتها در زمان حملات احمدشاه، پنجاب را که منبع اصلی درآمدهای احمدشاه بود، به دست آورده بودند. در این جنگ، قوای ماراتها در منطقه ای به نام پانی پت شکست خورد. (الحسینی: ۱۳۸۴، ۵۵۶) اما نتیجه جنگ نه به نفع گورکانیان و نه به سود احمدشاه بود، بلکه بیشترین منفعت را سیک های پنجاب و در درازمدت انگلیسی ها بردند. سیک ها

اورنگ زیب را که قدرت گورکانیان به شدت کاسته شد دوران مغول صغیر می گویند.

۱. عالمگیر ثانی (۱۶۹۹-۱۷۵۹ م) هفدهمین پادشاه گورکانی که توسط یکی از صدراعظم های دربار در سال ۱۷۵۴ به جای احمدشاه فرزند محمد شاه (معاصر نادرشاه افشار) بر تخت سلطنت نشست.

به سبب ضعف ماراتاها از خطر فشارهای وارده از جنوب، نجات یافتند و انگلیسی‌ها هم به دلیل در هم شکسته شدن قدرت نظامی ماراتاها که قوی‌ترین مانع و قدرت نظامی در برابر پیشروی‌ها و نفوذ آنان به طرف مرکز و شمال هند بود، از نتایج این نبرد بهره‌مند گردیدند.

احمدشاه در سال ۱۱۵۳ ق/۱۷۶۴ م. با نیت سرکوبی سیک‌ها برای بار ششم، به هند حمله برد. پس از نابودی ماراتاها، سیک‌ها بدون رقیب در منطقه پنجاب یکه‌تازی می‌کردند و به متصرفات احمدشاه تعرض می‌نمودند، اما این لشکرکشی به جنگی نینجامید؛ زیرا قوای سیک‌ها از رویارویی مستقیم با قوای احمدشاه خودداری کردند و با پناه بردن به کوه‌ها و جنگل‌ها، به جنگ‌های پراکنده و شیبخون زدن روی آوردند.

آخرین و هفتمین لشکرکشی احمدشاه در سال ۱۱۴۵ ق/۱۷۶۷ م. برای سرکوبی دوباره سیک‌ها و کمک به حاکم بنگال روی داد. انگلیسی‌ها پس از خارج شدن ماراتاها^۱ از صحنه سیاسی نظامی هند، با سهولت بیش‌تری به نفوذ و پیش‌روی خود به هند ادامه دادند و توانستند خود را به منطقه بنگال برسانند و آن‌جا را به تصرف درآورند، ولی احمدشاه از این لشکرکشی، بدون نتیجه و دست‌آورد بازگشت، زیرا انگلیسی‌ها تمام منطقه را به مقابله با وی تحریک کرده بودند و خود احمدشاه نیز آمادگی جنگی طولانی و دور بودن از مرکز حکومت خویش را نداشت. با بازگشت احمدشاه، سیک‌ها دوباره بر پنجاب مسلط شدند و حکمران افغانی آن را اخراج نمودند. (فرهنگ، ۱۳۷۱: ج ۱، ۱۳۲)

امروزه تفسیرهای متفاوتی از اهداف پشت سر این حملات وجود دارد. این تفسیرها را می‌توان در دو گروه موافقان و منتقدان این حملات دسته‌بندی کرد: برخی هدف این جنگ‌ها را کمک به مسلمانان هند و رهایی بخشیدن آنان می‌دانند. (موتقی، ۱۹۳: ۱۳۸۰. علیقلی میرزا، ۱۳۶۵: ۴۳) اینان معتقدند که با ملاحظه مکتوبات شاه ولی‌الله دهلوی و دیگر امرا و رجال مسلمان هندی، حملات احمدشاه در آن وقت برای جهان‌گیری و غارت و چپاول به هند نبوده، بلکه یگانه هدف او نجات مسلمانان آن‌جا بود که از او کمک خواسته بودند. (حبیبی: ۲۶۹، ۱۳۴۶)

۱. ماراتاها، یکی از اقوام یا دسته‌های نژادی و فرهنگی هندو بودند که در غرب شبه قاره سکونت داشتند. آنان از زمان اورنگ زیب، به رهبری فردی به‌نام شیواجی در اثر فشار مذهبی گورکانیان قیام نمودند. پس از مرگ اورنگ زیب، قیام ماراتاها گسترش یافت و آنان به تدریج بزرگ‌ترین قدرت جنگی هند گردیدند و چندین بار دهلی را غارت کردند.

هند تحت امپراتوری گورکانیان مسلمان در شبه‌قاره، به گونه‌ای دچار بحران شده بود که شاه ولی‌الله وادار گردید تا طی نامه‌ای، اوضاع آشفته این دیار را برای احمدشاه ابدالی توضیح دهد و از وی خواستار کمک گردد. اما برخی دیگر از صاحب‌نظران، بر این باورند که حمالات احمد شاه بدون توجه به اوضاع سیاسی - اجتماعی منطقه، صورت گرفته و پی‌آمدهای منفی به همراه داشته است و در کل، در هند کارنامه خوبی از خود برجای نگذاشته است. (غبار، ۱۳۵۹، ج ۱، ۳۶۰-۳۵۹) برای بررسی درستی یا نادرستی این تفسیرها، نگاهی اجمالی به وضعیت سیاسی - اجتماعی هند در روزگار حمالات احمدشاه ابدالی به گونه‌ای مختصر، ضرورت می‌یابد.

نگاهی به وضع عمومی هند همزمان با حمالات احمدشاه ابدالی

هم‌زمان با حمالات احمدشاه به هند، اوضاع داخلی آن دچار آشفتگی‌های بسیاری بود. به قول جواهر لعل نهرو، «لاشخواران گرسنه و حریص در انتظار آشفتگی‌ها بودند و آشفتگی‌ها هم در آن زمان کم نبود.» (نهرو، ج ۱، ۱۳۵۰ : ۶۹۱) پس از اورنگ‌زیب (۱۶۵۹/۱۰۳۷-۱۷۰۷/۱۰۸۵) این امپراتوری به سرعت در سراشیب انحطاط و زوال افتاد. ایالات امپراتوری یکی پس از دیگری به دست گروه‌هایی چون ماراها، جات‌ها؛ سیک‌ها و افغان‌های روهلیه^۱ افتاد. (باسورث: ۱۳۷۱، ۳۰۹) جانشینان وی، بدون استثنا، افراد نالایق و بی‌کفایتی بودند که به جای درمان بیماری‌هایی که در کالبد سیاسی امپراتوری خزیده بود و از درون آن را می‌خورد، خود را سرگرم عیاشی‌ها و دسایس علیه دیگران و زندگی سهل‌انگارانه ساخته بودند و از انجام دادن امور حکومت، اداره کشور و مسائل سپاه، غافل شده بودند، به گونه‌ای که موجب سپاهیان گاه با تأخیر ده ساله پرداخت می‌شد. (شیمل: ۱۳۸۶، ۶۰) اشراف و بزرگان و سران سپاه گورکانی هم وضعی بهتر از پادشاهانشان نداشتند. زندگی پرتنعم، آسوده و راحت، آن‌ها را نیز به گرداب فساد کشانده بود. بسیاری از مناطق از اطاعت امپراتوری سربرتاافته و حکمرانی‌های مستقلی را شکل داده بودند. (نهرو، ۱۳۸۶ : ۶۲۴) از این رو، هند دچار نابه‌سامانی، نا امنی، مهاجرت افراد، نابه‌سامانی اقتصادی و قیام‌های ملی - مذهبی گردید. در چنین اوضاع نابه‌سامان داخلی، نیروها و قدرت‌هایی از بیرون چشم طمع به هند و ثروت افسانه‌ای آن دوخته بودند. حمالات

۱. روهلیه لقبی است که مردمان شمال هند، ایالت پنجاب، به افغان‌های پشتون داده بودند.

مهاجمانی از مرزهای شمالی و بیگانگانی طماع از آن سوی اقیانوس‌ها و ماوراء بحار، خطرهای دیگری بودند که بر این سرزمین سایه افکنده بود. به علاوه، ضعف حکومت مرکزی، تنش‌های ملی مذهبی، فرار قدرت‌های محلی از حکومت مرکزی، فقر و تنگ‌دستی میلیون‌ها انسان و... تصویری از وضعیت سیاسی-اجتماعی ناهنجار و آشفته آن روزگار هند را نشان می‌دهد.

مناطق شمالی هند و دهلی وضعیت بدتری داشت. حمله ناگهانی مهاجمی به نام نادرشاه از شمال غرب هند که با ویرانی و کشتار و غارت ثروتی عظیم همراه بود، وضعیت هند و گورکانیان ضعیف حاکم بر آن را بدتر و وخیم‌تر کرد. (نهر، ۱۳۸۶: ۶۲۸). فنایی، (۱۳۶۱: ۱۹) نادر پس از جنگ‌های سخت و بیرون راندن افغان‌ها از ایران، قندهار را به متصرفات خود افزود و در سال ۱۱۱۷ق/ ۱۷۳۹م. به سوی هند سرازیر گردید. (شیمل: ۱۳۸۶، ۶۳) حمله نادر به هند، علاوه بر ناتوانی بیش‌تر گورکانیان، نتیجه دیگری هم داشت و آن این که هند برای همیشه از گردونه رقابت با ایران بر سر تسلط بر جغرافیایی که بعدها افغانستان نامیده شد، خارج گردید و افغانستان بخشی از مستملکات نادر شد. (نهر، ۱۳۵۰: ج ۱، ۴۵۴) تا این که پس از روی کارآمدن حکومت‌های ابدالی و سدوزایی و بر اساس معاهده ۱۲۶۴/۱۸۷۵ پاریس و صرف‌نظر کردن ایران از هرگونه ادعایی نسبت به هرات، افغانستان به صورت کشوری مستقل درآمد. (فرهنگ، ۱۳۷۱: ج ۱، ۳۰۲)

گفته شد یکی از مشکلاتی که گورکانیان با آن روبه‌رو بودند، قیام‌های ملی-مذهبی هندوان بود. این قیام‌ها در نواحی مختلف امپراتوری گورکانی آغاز شده و رو به رشد بود. اورنگ‌زیب، سنت‌های آزادی‌خواهانه و التقاطی پیشینیان خود را کنار گذاشت. (باسورث: ۳۰۸، ۱۳۷۱) او فشار زیادی را در مورد هندوها طرح و اجرا کرد. برقراری دوباره جزیه^۱، اخراج هندوها از کارهای دولتی و خرابی بناها و معابد هندوها، از جمله این طرح‌ها بودند. (نهر، ۱۳۸۶: ۶۱۵) این سخت‌گیری‌ها، هندوها را به واکنش و اعتراض سوق داد؛ اعتراضاتی که در اوایل جنبه مسالمت‌آمیز داشت ولی با افزایش فشارهای اقتصادی و اعمال سیاست‌های تبعیض‌آمیز، رنگ و بوی نظامی به خود گرفت. (نهر: ۶۲۳، ۱۳۸۶)

۱. جزیه در سال ۹۷۲ قمری به فرمان اکبرشاه در جهت سیاست تساهل و تسامح وی با دیگر ادیان ملغی شده بود ولی اورنگ‌زیب که فردی متعصب در مذهب سنت بود و در برپایی قوانین شریعت اصرار داشت، دستور داد تا دو باره جزیه در مورد هندوان وضع شود.

جنبش مارااتاها و سیکها مهم‌ترین این نهضت‌های اعتراضی بود.

مارااتاها، جنبش ملی- مذهبی هندوها بود. آنان در قرن هفدهم، به رهبری فردی به نام سیواجی، موفق به تشکیل حکومت مستقل در دکن گردیدند و تا قرن هیجدهم، به بزرگ‌ترین نیروی هندوستان مرکزی تبدیل شدند. (غبار، ۱۳۵۹: ج ۱، ۳۵۶) آنان پس از تأسیس حکومت، به تهدید و جنگ با دستگاه گورکانی پرداختند. (موثقی، ۱۳۸۰: ۱۸۹) حرکت مارااتاها که همزمان با افول گورکانیان قدرتشان فزونی می‌گرفت، خطر اصلی برای امپراتوری مغولان مسلمان در جنوب غربی هند بود. (نهر، ۱۳۶۱: ۴۵۱) آنان به مناطق تحت نفوذ گورکانیان یورش برده، مالیات معروف یک چهارم^۱ اخذ کردند و با مأموران حکومتی برخورد مسلحانه کرده، به مقر خود باز می‌گشتند. آنان بدین‌گونه، مناطق گورکانیان را ناامن و مأموران حکومتی را دچار وحشت کرده بودند. (نهر، ۱۳۸۶: ۶۲۸)

حرکت سیکها در ابتدا، تلاشی برای یافتن زمینه‌های مشترک میان هندوئیسم و اسلام بود. (گیله گل: ۱۳۸۶، ۶۲) پس از اکبرشاه که یک متفکر و مصلح مذهبی به شمار می‌رفت و سیاست تساهل و تسامح مذهبی را دنبال می‌کرد. (باسورث: ۱۳۷۱: ۳۰۷) سیکها از طرف جانشینان اکبرشاه به ویژه در زمان جهانگیر و اورنگ‌زیب مورد آزار قرار گرفتند. جهانگیر، یکی از گورها (رهبر مذهبی سیکها) را آزار و شکنجه کرد و اورنگ‌زیب، گور دیگری را به جهت نپذیرفتن اسلام، اعدام نمود. (نهر، ۱۳۸۶: ۶۲۴-۶۲۵) این امر، خشم و نفرت سیکها را در پی داشته، آنان را واداشت تا به مبارزه مسلحانه روی آورند. آنان به مناطق کوهستانی و جنگلی پنجاب پناه بردند و جنگ نامنظمی را علیه حکومت دهلی آغاز کردند. (فرهنگ، ۱۳۷۱: ج ۱، ۱۰۹) پس از اورنگ‌زیب، حرکت سیکها گسترش یافته به گونه‌ای که سرانجام در پنجاب، موفق به تشکیل حکومت گردیدند. (نهر، ۱۳۸۶: ۶۲۵) سیکها نیز همانند مارااتاها، به جنگ و ستیز با حکومت مرکزی پرداختند و جدایی و خودمختاری را در پیش گرفتند. (موثقی، ۱۳۸۰: ۱۸۹) هرچند شورش سیکها برای امپراتوری گورکانیان دردسرهای زیادی فراهم آورد، خطر اصلی برای گورکانیان، توسعه قدرت مارااتاها بود که در جنوب غربی هند رشد می‌یافتند و به صورت یک قدرت نظامی بلامنازع در صحنه سیاسی هند ظاهر می‌گشتند. (نهر، ۱۳۸۶: ۶۲۴)

۱. مالیات یک چهارم، مالیاتی بود که مارااتاها حکمرانان مناطقی که تصرف می‌کردند می‌گرفتند و در عوض آنان را در مقامشان ابقا می‌کردند.

این دو نهضت ملی - مذهبی هندی، علاوه بر تشمت و نفاق در صحنه کلی هند، دستگاه امپراتوری گورکانی را که آمیخته با ستم و فساد بود، بیش از پیش به انقراض و زوال سوق داد. حتی می‌توان افول و سرنگونی امپراتوری مغولان مسلمان هند را تا حد زیادی متأثر از قیام مرهته دانست. (نهر، ۱۳۸۶: ۶۲۳)

همزمان با این حوادث، دو قدرت استعمارگر انگلیس و فرانسه در جنوب هند برای به دست آوردن منافع بیش‌تر مشغول رقابت و ستیز بودند. پیش‌تر از این دو، پرتغالی‌ها در سواحل غربی هند مستقر شده و بندر گوا را تأسیس کرده بودند. (تارا، ۱۳۷۴: ۷۳) انگلیسی‌ها در قالب کمپانی هند شرقی و در ظاهر با هدف ایجاد روابط اقتصادی در زمان جهانگیر، وارد هند شده بودند. این امپراتور مجوز استقرار در سورات را به انگلیسی‌ها اعطا کرد، ولی هدف اصلی آنان، تحقق مطامع سیاسی و کسب استیلای بر هند بود، هرچند که حریف قدرت‌مند پرتغالی آن‌ها به آسانی حاضر به پذیرفتن شریکی بر سر خوان رنگین هند نبود و انگلیس باید راه دراز و دشواری را طی می‌کرد.

انگلیسی‌ها با رایزنی و نفوذ در دربار گورکانیان، نه‌تنها پرتغالی‌ها، بلکه حریف قدرت‌مند اروپایی دیگرشان، یعنی فرانسوی‌ها را هم از صحنه چپاول و غارت هند خارج کردند. فرانسوی‌ها در سال ۱۰۴۲ق / ۱۶۶۴م. کمپانی هند شرقی فرانسه را در بندر پان‌دیچری ایجاد نمودند که سرآغاز یک سده جنگ تجاری استعماری بین آنان و انگلیسی‌ها گردید. (نهر، ۱۳۸۶: ۶۱۹) انگلیسی‌ها به تدریج و هم‌زمان با بسط فعالیت‌های تجاری و به بهانه حفظ امنیت تجارتشان، اقدام به تشکیل نیروی نظامی کردند. (نهر، ۱۳۸۶: ۶۸۴) با توسعه قلمرو کمپانی در هند و کمبود نیروهای انگلیسی، کمپانی هند شرقی، افراد بومی زیادی را در قالب فوج‌های نظامی به کار گرفت، هرچند افراد آن حق ترفیع مقام نداشتند. آنان با بهره‌گیری از اختلافات موجود و تشنج و ضعف‌های موجود در قلمرو مغولان مسلمان هند و در سایه سیاست تهدید و تطمیع، روز به روز دامنه نفوذ خود را گسترش دادند. آنان ابتدا در مدرس مستقر شدند و سپس به بنگال روی آوردند و بندر کلکته را پایگاه اصلی خویش قرار دادند و با نواب معروف بنگال به مبارزه برخاستند.

انگلیسی‌ها با توطئه به اهداف سیاسی خود جامه عمل می‌پوشاندند. آنان پس از تسلط بر بنگال، در کمتر از صد سال بر سراسر شبه‌قاره مسلط گشتند. (آخوندزاده، ۱۳۶۵: ۱۸) چنین اوضاع و احوالی، احمدشاه ابدالی سلسله حملات خود را به هند عملیاتی کرد. این حملات از سال ۱۱۲۶ / ۱۷۴۸ تا سال ۱۱۴۵ / ۱۷۶۷ طول کشید و طی آن مغولان مسلمان

هند، متحمل شکست‌های پی در پی شدند. ناگفته پیداست که پس از هر تهاجم، آنان ضعیف‌تر از پیش و در اداره کشور و برخورد با مخالفان هندوی خود ناتوان‌تر می‌گشتند، اما این حملات با چه هدف یا اهدافی پی‌ریزی و محقق شد؟ اوضاع امپراتوری مسلمان گورکانی در مواجهه با مخالفان و دشمنان غیرمسلمان به عنوان یک قدرت مسلمان تا چه حد لحاظ شده بود؟ این حملات چه پی‌آمدهایی برای امپراتوری مسلمان گورکانی داشت؟

تأثیر حملات احمدشاه و سقوط هند گورکانی بر آینده منطقه و افغانستان

حملات احمدشاه برای افغانستان در کوتاه و بلندمدت، پی‌آمدها و نتایجی داشت. به طور معمول در آن روزگار، حمله به هر کشور و سرزمین، با چپاول اموال و ثروت مغلوبان همراه بود و سیلی از ثروت و سرمایه را به خزانه مهاجمان سرازیر می‌کرد. انگلیسی‌ها از قبل تاراج ثروت‌های کشورهای مستعمره خود، توانستند زندگی و رفاه عمومی جامعه خود را بالا ببرند و از آن‌ها در جهت تقویت و گسترش تولیداتشان بهره بگیرند، اما سرمایه‌ای که احمدشاه در نتیجه فتوحات و لشکرکشی‌هایش به هند در قالب طلا و جواهرات وارد افغانستان کرد، هیچ‌گاه در جهت آبادانی افغانستان، رونق تجارت، بهینه‌سازی کشاورزی و افزایش رفاه عمومی به کار گرفته نشد و شاه و دیگر خوانین و سرداران، قسمت اعظم این ثروت بادآورده را در معاملات زمین به کار برده یا نزد صرافان هندو به ودیعه گذاشتند. صرافان مذکور نیز که بیشتر شکارپوری پنجابی بودند، سود حاصله از مبالغ ودیعه گذاشته شده و گاه اصل وجوه را به خارج انتقال داده، در آن‌جا سرمایه‌گذاری می‌کردند و افغانستان و مردم آن را عملاً از منافع اقتصادی آن محروم می‌ساختند. (فرهنگ، ۱۳۷۱، ج ۱، ۱۴۳)

یکی از دلایلی که احمدشاه را واداشت تا دست به حملاتی به هند بزند، سرگرم کردن خوانین و سرداران رقیبی بود که هر آن، امکان مخالفت و شورش آن‌ها علیه حکومت نوپدید وی وجود داشت. این سرداران نیز به طمع تصاحب اموال و غنائیم جنگی، همراه با مردم قوم و قبیله خود در این حملات، شرکت می‌کردند. (فرهنگ، ۱۳۷۱، ج ۱، ۱۴۱)

حمله برای غارت و کسب ثروت و سرمایه به تدریج، عادت شد و روحیه تلاش و سازندگی و کسب ثروت از طریق تولیدات کشاورزی یا تجارت را در جامعه کم‌رنگ کرد. مادامی که جنگی وجود داشت این سیاست احمدشاه پاسخ‌گو بود و در نتیجه، دولتی که وی بنیاد نهاده بود، از اقدام رقبای داخلی مصون بود، ولی در نبود جنگ، توان نیروهای نظامی قبایل و سرداران، صرف کشمکش‌های داخلی می‌گردید.

حملات احمدشاه به هند، هم‌چنان که غنایم و اموالی را نصیب وی و حکومتش می‌کرد، هزینه‌هایی برای آحاد مردم کشور داشت: درگیری مدام، تلفات انسانی حاصل از آن که بیشتر جوانان بودند و نیروهای فعال جامعه را تشکیل می‌دادند، کساد و خرابی زمین‌های کشاورزی در کشوری که عمده درآمد آن کشاورزی و دام‌داری بود، از جمله این هزینه‌ها و خسارت‌های داخلی برای افغانستان به شمار می‌آمدند.

حملات احمدشاه به هند و پی‌گیری این سیاست توسط اخلاف وی تا دوره زمان‌شاه^۱، حاکمان آینده هند یعنی انگلیسی‌ها را دچار ترس از حملات افغان‌ها کرد. (فرهنگ، ۱۳۷۱، ج ۱، ۱۸۴) هند، مستعمره طلایی انگلیسی‌ها بود و آنان در سیاست کلی خود، جایگاه ویژه‌ای برای آن باز کرده بودند و به هر وسیله ممکن، تلاش می‌کردند تا هند را از دسترس حملات رقبای اروپایی نظیر فرانسه و روسیه و هم‌چنین قدرت‌های منطقه‌ای نظیر ایران حفظ کنند. افغانستان بالقوه‌ترین قدرت منطقه‌ای بود که می‌توانست به هند تجاوز کند. حملات احمدشاه ابدالی هم به هند این نکته را ثابت کرده بود.

از این رو، انگلیسی‌ها برای حفظ هند و برطرف کردن هرگونه خطری از سوی همسایه شمالی هند، سیاست مداخله‌جویانه فعالی را در قبال افغانستان در پیش گرفتند. آنان تلاش کردند تا برای حفظ هند افسانه‌ای، افغانستان را هم به اشغال خود درآورند. جنگ‌های اول و دوم افغانستان و انگلیس در جهت تحقق همین سیاست به وقوع پیوستند، اما پس از آن که انگلیسی‌ها در هر دو حمله به افغانستان، شکست‌های مفتضحانه و سختی را متحمل شدند و دریافتند که نمی‌توانند با حضور مستقیم و نظامی و اشغال، افغان‌ها را رام خود سازند، سیاست دیگری را در پیش گرفتند. این سیاست، دست نشانده کردن حاکمان افغانستان بود. آنان تلاش کردند که همیشه در افغانستان حاکمان همسو و متمایل به خود را سرکار آورند تا خیالشان از هر جهت آسوده باشد. آنان تلاش کردند تا از افغانستان به عنوان یک دیوار دفاعی در برابر نفوذ دیگر رقبای خویش نیز استفاده کنند. مداخله فعال و آشکار انگلیس در مسأله هرات به نفع حاکمان کابل (اقبال، ۱۳۸۰، ۶۹۷) و حتی حمله به مناطق جنوبی ایران در جهت تحقق همین سیاست و کم کردن هرگونه نفوذی از سوی رقبای اروپاییشان از طریق ایران و حتی کاهش تمایل ایرانی‌ها به هند بود. (راعی گلوجه، ۱۳۸۰، ۳۱۵ و محمود، ۱۳۵۳، ج ۱، ۳۶۳ و آذرین، ۱۳۶۳، ۶۳) مسأله خط دیورند

۱. زمان شاه، سومین پادشاه سلسله ابدالی و نوه احمدشاه می‌باشد.

که بر اساس آن مرز افغانستان و هند تحت حاکمیت انگلیسی‌ها تعیین می‌گردید، در ادامه سیاست مداخله‌جویانه انگلیسی‌ها نسبت به افغانستان شکل گرفت. (فرهنگ، ۱۳۷۱، ج ۱، ۴۱۳ و غبار، ۱۳۵۹، ۶۸۸) این خط مرزی، پشتون‌ها را که میان مناطق جنوب و جنوب شرقی افغانستان و شمال شرقی هند زندگی می‌کردند، دو پاره ساخت و زمینه را برای کشمکش‌ها و منازعات بعدی و به تبع آن دخالت انگلیسی‌ها فراهم کرد.

انگلیسی‌ها این سیاست مداخله‌جویانه خود را در طول حضور و سلطه خویش بر هند، مصرانه و مجدانه اعمال کردند و بعد از استقلال هند و تقسیم آن به دو کشور هند و پاکستان، حاکمان کشور جدیدالتأسیس پاکستان، میراث دار سیاست‌های انگلیسی‌ها در قبال افغانستان گردیدند. بررسی و مطالعه روابط دو کشور افغانستان و پاکستان، به روشنی گویای پیگیری سیاست انگلیسی حمایت از حاکمان دست‌نشانده و هم‌سو در کابل توسط پاکستانی‌هاست. رابطه پر تنش و پیچیده امروز افغانستان و پاکستان و سیاست مداخله فعال همسایه جنوبی افغانستان در امور داخلی آن کشور، به نحوی پیامد حملات احمدشاه به هند و شکل‌گیری نوعی ترس روانی از حملات افغان‌ها در جان و روان حاکمان همسایه جنوبی افغانستان به‌شمار می‌آید.

در سال ۱۳۲۶ق/ ۱۹۴۷م. پس از خروج استعمار انگلیس از هند و انشعاب کشور پاکستان از آن، افغانستان از نخستین روزهای تولد پاکستان با آن به مخالفت برخاست؛ زیرا این کشور مدعی مالکیت بخش‌هایی از کشور جدیدالتأسیس پاکستان محسوب می‌شد و بر این باور بود که حدود واقعی افغانستان، قلمرو امپراتوری درانی است و جدا کردن مناطقی از افغانستان، نتیجه دسیسه‌های استعمار است و با پایان گرفتن سلطه استعمار در منطقه، همه قواعد سیاسی ناشی از حضور استعمار از جمله قراردادهای گندمک^۱ و دیورند که بین حکومت انگلیسی هند و حکومت افغانستان منعقد شده بود، باید باطل و بی‌اثر شود. (فرهنگ، ۱۳۷۱، ۶۶۶) امروزه مشی دخالت در امور افغانستان، از گرایش‌های نیرومند در سیاست پاکستان است. این گرایش همیشه به درجات مختلف تند و کند و مخفی و علنی مشاهده می‌گردد. با وجود تغییر و تبدیل‌ها و نوسانات در نظام سیاسی این کشور، ایجاد دولت‌ها و حکومت‌های متناقض و مخالف قبلی، سیاست مداخله در امور افغانستان

۱. قرار داد گندمک به دنبال جنگ دوم افغانستان و انگلیس بین امیر یعقوب خان و لوئیس کیوناری انگلیسی در سال ۱۲۶۸ق / ۱۸۷۹م. منعقد گردید و بر اساس آن مناطقی سوق الجیشی مهمی از افغانستان جدا و ضمیمه هند بریتانیا گردید.

کماکان ادامه داشته است. این نشان می‌دهد که این سیاست بر پایه یک استراتژی بلندمدت در جهت منافع ملی پاکستان تنظیم شده است.^۱ به اعتقاد نگارنده، کشور پاکستان منافع ملی خود را در تضعیف افغانستان، وجود یک حکومت طرف‌دار پاکستان و نفوذ در ساختارهای قدرت و اقتصاد افغانستان جست‌وجو می‌کند؛ زیرا پاکستان به دلیل ضعف‌های استراتژیک خود، دچار نوعی ترس از همسایه شمالی خود است. حملات متعدد در گذشته از افغانستان به مناطق جنوبی - از جمله حملات احمدشاه ابدالی - گواه این امر است.

خسارت‌های جانی و مالی حاصل از این لشکرکشی‌ها، حتی در برخی موارد، مسلمانان هند را هم شامل می‌گردید. از جمله در لشکرکشی چهارم، پس از تصرف دهلی اتفاق ناگواری رخ داد و آن چپاول شهر دهلی توسط افغان‌ها بود که در ضمن آن به جان و مال مردم آن شهر اعم از هندو و مسلمان تعرض گردید و تلفات زیادی وارد شد؛ فاجعه‌ای که حتی تاریخ‌نگار رسمی احمدشاه نیز نتوانسته آن را انکار کند: «القصه در این هنگامه قیامت علامه به هر یک از مؤمن و موحد و مشرک و ملحد، خسارت مالی و جانی رسید و نیک و بد و حر و عبد آماج ناوک نهب و تاراج گردیده، مذلت قتل و اسر کشید.» (الحسینی، ۱۳۸۴: ۴۲۰)

عده‌ای حمله پنجم احمدشاه را که به نبرد پانی‌پت انجامید (نهر، ۱۳۸۶: ۶۲۹) خطرناک‌ترین جنگ دانسته‌اند؛ زیرا وحشت‌ناک‌ترین قتل عام را در پی داشت. پانی‌پت، منطقه‌ای در شمال هند در ناحیه کرنال است که در روزگار هند بریتانیا، جزء ایالت پنجاب بود و به دلیل موقعیت سوق‌الجیشی همواره منطقه بااهمیتی بوده است. عبدالحی حبیبی در شرح این جنگ می‌نویسد:

لشکریان احمد شاه بعد از جنگ‌های متعدد با هند و سیک‌ها و شکست افواج... تا دولک^۲ نفر دشمن را از ته تیغ گذرانیدند. (فرهنگ، ۱۳۷۱: ج ۲، ۲۶۲)

غبار، تاریخ‌نگار معروف و برجسته افغانستانی، حملات احمدشاه به هند را اقدامی اشتباه و نادرست و حتی مضر ارزیابی کرده، آن را مداخله‌ای منفی می‌داند. از نظر وی دولت بابر هندوستان، مضمحل‌تر و عاجزتر از آن بود که بتواند کشور بزرگی مانند هند را اداره کند.

۱. برای آگاهی بیشتر نک: محمد اکرم، «ما و پاکستان»، نشر پیمان، کابل، ۱۳۸۶.
 ۲. دو لک، معادل دویست هزار است. در هند و به تبع آن افغانستان، به هر صد هزار، یک لک می‌گویند.

گرگ استعمار در گوشه‌ای از خانه او کمین کرده بود. دو قدرت بزرگ و کوچک ملی در جنوب و شمال هند (مرهته و سیک‌ها) شکل گرفته بود. در چنین شرایطی، حمله در قلب هند با صرف خون هزاران نفر افغان و هندوستانی، برای درهم شکستن قوای ملی مرهته، کار خطرناکی بود و و هیچ نوع ارتباطی با منافع افغانستان و هندوستان نداشت. نتیجه این فتح، در واقع عجله برای برداشتن سنگ بزرگ از سر راه استعمار انگلیس بود. احمدشاه، اگر بپذیریم که حملاتش در پاسخ به دعوت مسلمانان هند هم بوده باشد، با این اقدام خود موانع نفوذ و پیشروی انگلیسی‌ها را از سر راه آنان برداشت. مرهته، سرکوب شدند و دولت بابر هم زنده نگردید، پس راه نفوذ استعمار بازتر شد. " (غبار، ۱۳۵۹: ج ۱، ۳۵۹)

از دید غبار، دلیل این امر می‌تواند شرایط زمانی و مکانی باشد که احمدشاه در آن به سر می‌برده و پیش‌بینی خطرهای آینده استعمار را برای او ناممکن می‌کرده است. (غبار، ۱۳۵۹: ج ۱، ۳۵۹)

صدیق فرهنگ نیز بر این باور است انگلیسی‌ها که از درهم شکسته شدن قوای نظامی مرهته تا حدی زیادی سود بردند، زیرا کار اشغال قسمت‌های مرکزی و غربی هند برایشان آسان‌تر گردید. جنگ پانی‌پت به جای آن که سلطه افغانان را در هند تقویت نماید، عمر آن را کوتاه‌تر ساخت. (فرهنگ، ۱۳۷۱: ج ۱، ۱۳۰) اگر چنان که ادعا می‌شود، حملات احمدشاه برای کمک به مسلمانان هند بوده! چگونه است که به قول مرحوم غبار، شخص مقتدر و مدبری، چنین امور هند را مهمل گذاشت و به تبعات اقدامات خود نیندیشید؟ پس از جنگ پانی‌پت، کمپانی هند شرقی سخت نگران اوضاع پس از جنگ بود و مترصد این که احمدشاه چه اقداماتی انجام خواهد داد. بنابر تحلیل انگلیسی‌ها که درست هم بود، اگر احمدشاه اداره امور هند را خود برعهده می‌گرفت، هیچ قدرتی توان مقابله با وی را نداشت. بزرگ‌ترین جنبش ملی هندو نابود شده بود، راجپوت‌ها و جت‌ها پیشتر، از در تسلیم در آمده بودند و نواب‌ها و راجاهای هندو، همگی دست نشانده احمدشاه بودند. از این رو، احمدشاه می‌توانست وحدت سیاسی و قدرت دولت مرکزی هند را که در واقع وحدت و قدرت مسلمانان بود، احیا کند.

در این صورت، انگلیسی‌های انگشت‌شمار کمپانی هند شرقی و امپراتوری انگلیس، هرگز نمی‌توانستند قطعه بزرگی چون هند را به آسانی ببلعند، (غبار، ۱۳۵۹: ج ۱، ۳۷۰) ولی احمدشاه در برنامه خود در مورد هند، هیچ‌گاه اروپایی‌ها و خطری را که آنان می‌توانستند برای منطقه ایجاد کنند، در نظر نگرفت و دست آنان را برای اجرای سیاست‌های آتی و

محقق کردن اهدافشان باز گذاشت، سیاست‌ها و اهدافی که منطقه را دچار تنش و تشتت کرد، به گونه‌ای که امروزه آثار آن را در همه جای منطقه، به ویژه روابط دو کشور افغانستان و پاکستان شاهدیم. انگلیسی‌ها که در ابتدا به شدت از اقدامات احمدشاه احساس خطر کرده بودند، پس از مهمل گذاشته شدن امر هند توسط احمدشاه، به فتوحات آینده خود بیشتر امیدوار شدند و سال ۱۳۳۹ق / ۱۷۶۱م. را در نوشته‌های خود، سالی مهم نامیدند (غبار، ۱۳۵۹: ج ۱، ۳۷۰) زیرا مرهته مهم‌ترین نیرو و مانع پیشرفتشان از میان برداشته شده بود و احمدشاه اوضاع هند را نابه‌سامان رها کرده و شاهزادگان بی‌کفایت و سست‌عنصر گورکانی را هم چنان متصدی امور گذاشته بود. ضمن آن که فرانسه، رقیب اروپایی‌شان هم در این میان از صحنه هند کنار رفته بود. (غبار، ۱۳۵۹: ج ۱، ۳۷۰)

اما این که احمدشاه در سلسله حملات خود به هند، تا چه اندازه به نقش و خطر تسلط قدرت‌های اروپایی، به ویژه انگلیسی‌ها بر منطقه توجه کرده و یا این که به حساب آوردن انگلیسی‌ها در معادلات منطقه به مخیله‌اش خطور کرده بود یا نه، مسأله‌ای است که خوانندگان تاریخ معاصر منطقه باید به قضاوت آن بنشینند. ضمن آن که اگر بپذیریم که احمدشاه، نه کلمه استعمار را شنیده و نه معنای آن را چنان که امروزه از آن برداشت می‌گردد، می‌دانست، تا چه برسد که سیاست چهل سال بعد انگلیسی‌ها را پیش‌بینی کند، بی‌تردید از درک وزن و تأثیرگذاری قدرت‌های مطرح در صحنه سیاسی هند اعم از گورکانیان و جنبش‌های مخالف و معترض هندی نظیر ماراها و سیک‌ها عاجز نبوده است. بی‌تردید هنگام طرح‌ریزی حملات قدرت خود و نیروهای بازدارنده‌اش را ارزیابی کرده آن‌گاه دست به حمله زده است و نیز، پیداست که بیش‌ترین تبعات حملات احمدشاه به هند، دامن‌گیر گورکانیان به عنوان قدرت حاکم بوده است. نکته آخر این که هفت‌بار حمله به هند را که گفته می‌شود به درخواست مسلمانان هند بوده، می‌توان چنین پاسخ داد که آیا این حملات به قدرت بیش‌تر مسلمانان انجامید یا به ضعف آنان، به گونه‌ای که جنبش‌های معترض هندو را جری‌تر و قوی‌تر ساخت؟

نتیجه

۱۳۴

سقوط گورکانیان هند علل گوناگونی دارد که از آن میان می‌توان به ضعف حکومت مرکزی، فساد درباریان و کارگزاران حکومتی، تنش‌های ملی-مذهبی، فرار قدرت‌های محلی - جنبش ماراها و سیک‌ها - از حکومت مرکزی، فقر و تنگ‌دستی میلیون‌ها

انسان و ورود استعمارگران اروپایی اشاره کرد، اما حملات احمدشاه ابدالی هم در این میان بی‌تاثیر نبوده است یعنی در فرود و زوال گورکانیان مسلمان هند در کنار دیگر عوامل متعدد خارجی و داخلی، اقدامات احمدشاه ابدالی هم تأثیرگذار بوده است. احمدشاه یا درک درست از پی‌آمدهای حملات خود به هند و قلمرو گورکانیان مسلمان با توجه به اوضاع سیاسی- نظامی منطقه نداشته و یا این که در صورت توجه، جای‌گزین مناسب و راه‌کار درستی برای خلأ یا ضعف قدرت حاکمیت مرکزی گورکانیان ارائه نکرده است؛ گرچه شواهد نشان می‌دهد که اهداف کوتاه‌مدت احمدشاه برای حل مشکلات حکومت نوبنیادش، بدون توجه به آینده منطقه و چگونگی موازنه قدرت‌های بازیگر در منطقه بوده است.

در ارزیابی کلی می‌توان گفت که این حملات در درازمدت، نه‌تنها منفعتی برای منطقه در پی نداشت که خسارت‌های حاصله از آن در درازمدت، هم قلمرو احمدشاه و هم سرزمین هند را به شدت متضرر ساخت. حتی در کوتاه مدت جز آن که برای مدتی سران قبایل و خوانین رقیب و مدعی افغان را سرگرم ساخت و نیازهای مالی علی‌الحساب دستگاه نوبنیاد احمدشاه را تأمین کرد، حاصلی برای اداره تحت حاکمیت وی نداشت. اگر با تأمل بیش‌تر به قضیه نگریم در می‌یابیم که چند دهه بعدتر، پی‌آمدهای این حملات برای افغانستان بیش‌تر، منفی بوده است. سرگرم کردن سران و خوانین قبایل به این حملات و غنایم بادآورده حاصل از آن، باعث شد تا روحیه تلاش و سازندگی و تولیدات محلی از بین برود و حکومت‌ها را از توجه به مسائل اقتصادی و کشاورزی، که مهم‌ترین راه درآمد مردم و دولت بود بازدارد و این نیز به ضعف مالی دولت و کاهش رفاه عمومی انجامد.

ناگفته نماند که خسارت‌های جانی و مالی برای مردم هند و مردم تحت حاکمیت اداره احمدشاه را نباید از یاد برد. کشته شدن افراد زیاد که جزء جمعیت فعال و مولد کشور بودند، تعطیلی و بازماندن کشاورزان از کشت و زرع و تحمیل مالیات بیش‌تر و کمرشکن بر مردم برای تأمین هزینه‌های لشکرکشی‌ها، از جمله این خسارت‌های جانی و مالی بر مردم و رعیت کشور است. به علاوه، از غنایم فراوان حاصله از این حملات نیز در داخل کشور هرگز استفاده بهینه نشد و این ثروت بادآورده صرف هیچ کار یا پروژه زیربنایی در کشور، بهبود وضعیت کشاورزی و اقتصادی و تولید کار در داخل قلمرو احمدشاه نگردید، بلکه سران و خوانین منتفع از این غنایم، با هدف برخورداری از سود بیش‌تر، آن‌ها را در

اختیار تاجران و صرافان هندو گذاشتند و آنان نیز با انتقال این منابع مالی به هند، آن را در کشور خویش دوباره سرمایه گذاری کردند.

اگر جنگ پانی پت میان قوای افغان و هندوان مرهته رخ نمی داد و سپاه مرهته تضعیف نمی شد، انگلیسی ها بر هند تسلط نمی یافتند و همسایه دیوار به دیوار افغانستان نمی شدند، تا در جهت حفظ منافع خود و دور نگه داشتن هندوستان از دست اندازی دیگر رقبای خویش، افغانستان را دیوار دفاعی و سپر بلای خود کنند. هم چنین راه انگلیسی ها این قدر هموار نمی شد که افغانستان را اشغال کرده، تا کابل پیش بیایند. هم چنین اگر مرهته قوی تر می ماند، حکومت سیک ها نیز قدرت نمی یافت که بسیاری از پاره های افغانستان آن زمان را از آن جدا کنند.

اما در نهایت، نه احمدشاه ابدالی نه مسلمانان هند و نه هندوان، نتوانستند بر ویرانه های امپراتوری مغولان هند حاکمیتی پایدار برقرار کنند. نیرویی که سرانجام موفق شد دستگاه قدرت مندی پی افکند، بیگانگان طماعی بودند که از ماورای بحار در لباس و هیأت بازرگانان، و در پی کسب معافیت ها و امتیازات تجاری، قدم به دروازه های هند گذاشته بودند. آنان با به دست آوردن جای پای در این سرزمین به بهانه های مختلف به مداخله در امور داخلی هند پرداختند و با مکر و حيله، سیاست تفرقه، تدابیر جنگی برتر و استفاده از آخرین ابزارهای جنگی، نیروهایی را که قصد تفوق بر سرزمین هند داشتند، از میدان بیرون کردند و یک قرن و نیم صاحبان بلامنازع شبه قاره شدند. انگلیسی ها از ضعف نظامی، رکود فکری و اختلافات متقابل حاکمان هندو و مسلمان، و صد البته فرصت طلایی که حملات احمدشاه به هند برای شان فراهم کرد، به خوبی بهره برداری کردند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

۱. اقبال، عباس، *تاریخ ایران*، تهران: انتشارات خیام، چاپ نهم، ۱۳۸۰.
۲. آخوندزاده، محمد مهدی، *تجزیه شبه قاره هند و استقلال بنگلادش*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۶۵.
۳. باسورث، کلیفورد ادmond، *سلسله‌های اسلامی*، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۱.
۴. حبیبی، عبدالحی، *تاریخ مختصر افغانستان*، کابل: چاپ مطبوعه دولتی، ۱۳۴۶.
۵. الحسینی، محمود، *تاریخ احمدشاهی*، تصحیح غلامحسین زرگرنژاد، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۴.
۶. دربوانی، عبدالقادر، *منتخب التواریخ*، تصحیح مولوی احمد علی صاحب، تهران: انجمن آثارمفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱.
۷. راعی گلوچه، سجاد، *قاجاریه و انگلستان و قراردادهای استعماری*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰.
۸. ریاض الاسلام، *تاریخ روابط ایران و هند*، ترجمه محمدباقر آرام و عباسقلی غفاری فرد، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۳.
۹. سیستانی، محمد اعظم، *ظهور افغانستان معاصر و احمد شاه ابدالی*، کابل: دانش خپرونه تولنه، ۱۳۸۶.
۱۰. شیمیل، آنه ماری، *در قلمرو خانان مغول*، ترجمه فرامرز نجد سمیعی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۶.
۱۱. صدیقی، جلال الدین، *چگونگی استیلای نظام قبیلوی در افغانستان*، ترجمه دکتر محی‌الدین مهدی، کابل: حزب مردم مسلمان افغانستان، ۱۳۸۷.
۱۲. غبار، میرغلام محمد، *افغانستان در مسیر تاریخ*، قم: پیام مهاجر، ۱۳۵۹.
۱۳. فرهنگ، صدیق، *افغانستان در پنج قرن اخیر*، قم: چاپ اسماعیلیان، ۱۳۷۱.
۱۴. فنایی، عبدالوهاب، *افغانستان و هند بریتانوی*، کابل: نشر اکادمی علوم افغانستان، ۱۳۶۱.
۱۵. کاتب، ملا فیض محمد، *سراج التواریخ*، تهران: مؤسسه تحقیقات و انتشارات بلخ،

۱۳۷۲.

۱۶. گیله گل، بهروزان، هند، تهران: نشر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۸۳.

۱۷. لعل نهر، جواهر، نگاهی به تاریخ جهان، ترجمه محمود تفضلی، تهران: امیرکبیر،

۱۳۸۶.

۱۸. _____، کشف هند، ترجمه محمود تفضلی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۰.

۱۹. محمود، محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس قرن نوزدهم، تهران: نشر اقبال،

۱۳۵۳.

۲۰. موثقی، سید احمد، جنبش های اسلامی معاصر، تهران: سمت، ۱۳۸۰.

۲۱. میرزا، علیقلی، تاریخ وقایع و سوانح افغانستان، تصحیح هاشم محدث، تهران:

امیرکبیر، ۱۳۶۵.

